

تحلیل عنصر «حادثه» در رمان «جای خالی سلوچ»

اثر محمود دولت آبادی

طاهره خوش حال دستجردی*

میلاد شمعی**

چکیده

واقعه یا حادثه (incident)، یکی از عناصر ساختاری رمان است که همراه با عناصری هم‌چون گره افکنی، کشمکش، هول و ولا، بحران، نقطه اوج و گره‌گشایی، اجزای تنه اصلی پی‌رنگ (plot) در داستان را شکل می‌دهد. این عنصر در کتاب «واژه‌نامه هنر داستان نویسی» این‌گونه تعریف شده است: «حادثه از برخورد دست کم دو چیز و یا دو نیرو با هم بوجود می‌آید، حادثه از اجزای ترکیب‌کننده پی‌رنگ است و برای آشکار کردن خصوصیت‌های شخصیت، پی‌رنگ را به پیش می‌برد»^۱. حادثه در داستان بمنزله پلی است که از یک سو هیجان را در خواننده برمی‌انگیزد و از سویی دیگر حالت انتظار، و در نهایت نقطه اوج را پدید می‌آورد. نگارندگان در این مقاله کوشیده‌اند، ضمن تحلیل و بررسی حوادث رمان «جای خالی سلوچ» کیفیت و عمق این حوادث و هم‌چنین ارتباط آن را با دیگر عناصر تشکیل‌دهنده تنه اصلی داستان، نمایان سازند.

کلید واژه

حادثه یا واقعه - کشمکش - جای خالی سلوچ - محمود دولت آبادی.

* دانش‌یار گروه زبان و ادبیات فارسی - دانش‌گاه اصفهان.

** دانش‌جوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانش‌گاه اصفهان.



مقدمه

رمان شبیه‌ترین هنر به انسان و آیینۀ تمام نمای زندگی بشر است. رمان داستانی است که براساس تقلیدی نزدیک به واقعیت از آدمی و عادات و حالات بشری نوشته شده باشد و به نحوی از انحا تصویر جامعه را در خود منعکس کند.^۱ این نوع ادبی، دربارهٔ واقعیتی کاملاً فاقد شکل صحبت می‌کند. یعنی واقعیت تاریخ، که هر رمانی برای تعبیر و تفسیر آن تلاش می‌کند.^۲ در واقع این پدیدهٔ شگرف بمنزلهٔ دنیایی رنگارنگ است که هم نویسنده و هم خواننده، می‌توانند تمامی وجود و وجوه انسانی و احساسات بشری را در آن مشاهده کنند. گنجایش رمان بحدی است که جهان هستی با تمام ابعاد پیچیده‌اش در آن نمایان می‌شود و انسان را با دنیای مکنونش آشنا می‌سازد. «میلان کوندرا» وجود و شکوفایی رمان را - که مسیر پیش‌رفت آن برخلاف راه پیش‌رفت جهان است - بیش از هر زمان دیگر ضروری می‌داند.^۳

یکی از اهداف اصلی نویسندگان در دوران معاصر، بیان واقعیت‌های داستانی و داستان‌های واقعی در قالب رمان است. «محمود دولت‌آبادی» از جمله نویسندگانی است که در احیای واقع‌گرایی (realism) و پیوستن آن به جریان رمان نویسی معاصر، نقشی بسزا ایفا کرده و با انتخاب سبک رالیسم در اکثر آثارش، به بیان واقعیت‌های اجتماعی در ادبیات روستایی پرداخته است. یکی از آثار این نویسنده، رمان «جای خالی سلوچ» است که در سال ۱۳۵۷ بنگارش درآمده است. این داستان نوعی رمان محلی است که در آن، رمان نویس کشمکش و درگیری انسان‌ها را با عوامل طبیعی (در ارتباط با کشت و کار زمین) به منظور ادامهٔ بقا و زندگی، شرح و وصف کرده است. «این نوع رمان نویسی معمولاً در ناحیه‌ای روستایی و دور افتاده اتفاق می‌افتد»^۴ نگارندگان در این مقاله کوشیده‌اند تا یکی از عناصر اصلی رمان «جای خالی سلوچ» - یعنی عنصر «حادثه» - را تحلیل و بررسی کنند.

خلاصهٔ داستان:

شخصیت‌های اصلی: مرگان (شخصیت اصلی آشکار)، سلوچ (شخصیت اصلی پنهان) شخصیت‌های فرعی: عباس، ابرو، هاجر، ملامان، سردار، سالار و... داستان «جای خالی سلوچ» روایت دردمندانه سیر تباه‌شدگی یک خانوادهٔ روستایی در ارتباط با زمین است. این داستان حکایت تنازع بقا و کشاکش انسان‌هایی است که درگیر و دار با یک‌دیگر و جزر و مدهای زمانه گرفتار شده‌اند. گره داستان،

پیرامون محور شخصیت مرکزی - اما غایب - «سلوچ»، همسر «مرگان» شکل می‌گیرد.^۶ عزیمت ناگهانی و پیش‌بینی نشده سلوچ، به مرگان اجازه می‌دهد تا بنحوی چشم‌گیر به حیطة داستان گام بنهد. نه تنها او، بلکه تمامی شخصیت‌های داستان در ارتباط با کوچ «سلوچ» از خود واکنش نشان می‌دهند. آشفتگی ناشی از هجرت «سلوچ»، خانه را بیش از پیش با خطراتی که از چندی پیش محیط خانواده را تهدید می‌کرد، روبه‌رو می‌کند. این خطرات از هنگامی بر خانواده «سلوچ» سایه انداخته بود که مرد خانه بی‌کار مانده و با مشاهده فقر، ناچار شده تا دست یاری به سوی دیگران دراز کند. اهالی روستا نیز با هجوم آوردن به خانه «مرگان» و تحت فشار قراردادن او و فرزندانش (عباس و ابرو و هاجر) در جهت کسب منافع خود می‌اندیشیدند. بدین ترتیب «مرگان» به عنوان زنی تنها و بی‌یاور، مسؤول برآوردن نیازهای مادی و عاطفی خانواده می‌شود و در طول داستان مورد سوءاستفاده‌های دیگر مردان ده قرار می‌گیرد. دشمنی دو برادر «عباس و ابرو» و بی‌توجهی به کودکی بر بادرفته هاجر (کوچک‌ترین فرزند مرگان) اساس تزلزل خانواده را تهدید می‌کند. هر یک از اعضای خانواده برای بقای زندگی خود - و نه خانواده - می‌کوشد تا بتواند تنها لقمه نانی را برای پایان روز تهیه کند. حوادث داستان یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد. فروختن زمین‌های روستا و کوچ به شهرها، بی‌کاری و ناداری، درگیری عباس با شتر بهار مست و دیوانه شدن او، وضع فجیع مناسبات زناشویی و در نهایت تجاوز به مرگان توسط سردار (یکی از اهالی روستا) مهم‌ترین حوادث داستان است که عمل داستانی را به نقطه اوج (climax) می‌کشاند و در نهایت داستان با فرودی دل‌نشین و نمادین پایان می‌رسد. فقر و بی‌عدالتی، تجاوز به حقوق زنان، فریب روستاییان با طرحی به نام اصلاحات ارضی توسط رژیم حاکم در زیر پوششی تبلیغاتی، از جمله مضمون‌های اصلی این رمان بشمار می‌آید. اینک پس از تعریف عنصر «حادثه» به بررسی و تحلیل آن در داستان می‌پردازیم.

واقعه یا حادثه (incident):

«حادثه» یا «واقعه» یکی از اجزای ترکیب‌کننده «پی‌رنگ» است که از برخورد دو یا چند نیرو پدید می‌آید. این عنصر از جای‌گاهی ویژه در داستان برخوردار است و در اکثر قریب به اتفاق رمان‌ها به عنوان سازه‌ای حیاتی حضور دارد. حادثه با دیگر عناصر ساختار داستان از جمله شخصیت، درون‌مایه، زمان و مکان، کنش و... نیز در ارتباط است. به عنوان مثال «هنری جیمز» در مورد رابطه «شخصیت» با «حادثه» می‌گوید: «شخصیت چیست جز تبلور حادثه؟ حادثه چیست جز تبلور شخصیت؟ این خود



حادثه‌ای است که زنی از جای خود بلند شود و دستش را روی میز بگذارد و به شیوه‌ای خاص به شما نگاه کند؛ چه اگر این حادثه نباشد، گمان کنم مشکل بتوان گفت که چه چیز دیگری است. همین حادثه در عین حال تظاهری از شخصیت هم هست»^۷. حادثه چون فاقد مدت و بدون حاشیه است، وجودی است بی‌واسطه، تام و دست کم از لحاظ صوری به هیچ چیز ضمنی دیگر حواله نمی‌دهد. در واقع معرف حادثه قائم بذات بودن آن است.^۸

حادثه یا واقعه (incident)، یکی از اجزای تنه اصلی داستان است که در کنار دیگر عناصر این پیکره، یعنی گره افکنی (complication)، کشمکش (conflict)، بحران (crisis)، انتظار یا هول و ولا (suspense)، اوج یا بزنگاه (climax) و در نهایت گره‌گشایی (reversal) بکار می‌رود. اندیشه اصلی داستان، حادثه داستان را ایجاد می‌کند و بدین وسیله نویسنده با ایجاد حوادثی کوچک و بزرگ که خلق می‌کند، حالت انتظار را در خواننده پدید می‌آورد. در هر اثر رشته حوادث به وسیله شخصیت‌ها بوجود می‌آید و از این نظر پی‌رنگ با شخصیت، آمیختگی و اختلاطی نزدیک دارد و یکی بر دیگری تأثیرگذار است.^۹

روند رشد حادثه در داستان باید به ترتیب منطقی و با اصول استاندارد داستان نویسی انجام پذیرد. واقعی بودن حوادث نیز سهمی مهم در شکل‌گیری و روند سیر تکاملی داستان ایفا می‌کند. نویسنده می‌تواند با بیان یک حقیقت، حس کنجکاوی را در خواننده برانگیزد و محیط داستان را بخوبی توصیف کند. میریام آلوت از قول «هنری فیلدینگ» این گونه نقل می‌کند: «حوادث داستان باید طوری باشد که نه تنها در محدوده توانایی‌های انسان بگنجد، نیز نه تنها احتمال انجام آن‌ها به دست آدمی وجود داشته باشد، بلکه در عین حال بتوان گفت که آن حوادث می‌تواند به دست خود اشخاص و قهرمانان داستان انجام یافته باشد، چه آن چیزی که انجامش به دست یک نفر فقط عجیب و شگفت‌انگیز می‌تواند قلمداد شود، به دست یک نفر دیگر نامحتمل و حتی ناممکن جلوه می‌توان نمود»^{۱۰}.

انواع حادثه:

حوادث داستان را به دو گونه تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱- **حوادث طرحی یا اصلی:** حوادثی است که وجودشان برای داستان ضروری است و رشته وقایعی است که در فکر نویسنده به هم گره خورده و بر روی هم طرح

داستان را بوجود می‌آورد و چنانچه طرح داستان، طرحی درخور و جامع باشد، حذف یا تغییر هر یک از آن‌ها داستان را پاک دگرگون خواهد ساخت.

۲- حوادث فرعی یا بسط دهنده: حوادث کمکی است و نویسنده به یاری آن‌ها طرح داستان را گسترش می‌دهد، حلقه‌های آن را که همان حوادث اصلی باشد به هم می‌پیوندد و یا با استفاده از آن‌ها، راه را برای وقوع حوادث اصلی هم‌وار می‌کند، یا آن‌ها را کامل می‌نماید. این حوادث می‌تواند جزوی مهم از آکسیون داستان را تشکیل دهد و به توصیف اشخاص و محیط داستانی مساعدت کند، اما به هر حال در درجه دوم اهمیت قرار دارد و حذف یا تغییر هر یک از آن‌ها تغییری اساسی در داستان نخواهد داد.^{۱۱} وظیفه حوادث اصلی، نشان دادن اوج نقاط داستانی و وظیفه حوادث فرعی، اتصال حوادث اصلی به یکدیگر و نمایاندن صفات و ویژگی‌های اشخاص داستانی است.

حوادث داستان «جای خالی سلوچ»

داستان از چهار بخش اصلی و هر بخش از تعدادی فصل تشکیل شده است. حوادثی که در داستان «جای خالی سلوچ» رخ می‌دهد از وابستگی متقابل برخوردار است؛ یعنی نه تنها با حادثه پیش و پس خود پیوند دارد، بلکه بر حوادث دیگر تأثیر می‌گذارد. کیفیت حوادث از لحاظ قدرت و ضعف متفاوت و عامل اصلی برانگیختگی و ایجاد هیجان در خواننده است. هم‌چنین تسلسل حوادث، زمان را به سوی عمل صعودی و رسیدن به نقطه اوج می‌کشاند. «دولت آبادی» با شرح احساسات و عواطف گروه انسانی روستای «زمینج» و نمایاندن وقایع، بطور آشکارا، هیجان را در خواننده ایجاد می‌کند.

حوادث بخش اول:

فصل اول:

- ۱- ناپدید شدن سلوچ؛
- ۲- درگیری میان مرگان و سالار عبدالله (یکی از اهالی روستا) بر سر مس‌آلات.

فصل دوم:

- ۱- درگیری سالار عبدالله با عباس و ابراو؛
- ۲- درگیری عباس با ابراو بر سر پنبه چوب‌ها.

فصل سوم:



- ۱- بیماری ابراو؛
- ۲- درگیری میان سالار عبدالله و مرگان برای تصاحب مس‌آلات و وساطت کدخدا؛
- ۳- درگیری لفظی عباس با مادرش مرگان (این درگیری به بیرون کردن عباس از خانه توسط مرگان منجر می‌شود)؛
- ۴- درگیری لفظی و بدنی عباس با خواهرش هاجر.

فصل چهارم:

در این فصل حادثه‌ای صورت نمی‌گیرد.

حوادث بخش دوم:

فصل اول:

- ۱- خراب شدن سقف قدیمی خانه علی گناو (یکی از اهالی روستا) بر اثر ریزش شدید برف که در نهایت منجر به مرگ مادر علی گناو می‌شود؛
- ۲- درگیری عباس با کدخدا در طویله به خاطر قاب‌بازی.

فصل دوم:

- ۱- خواستگاری علی گناو از هاجر (دختر مرگان) در اقدامی غیرمنتظرانه.

حوادث بخش سوم:

فصل اول:

در این فصل حادثه‌ای صورت نمی‌گیرد.

فصل دوم:

- ۱- نقشه برای فروختن زمین‌های «خدازمین» و تصاحب آن توسط قدرت‌مندان روستا.

فصل سوم:

- ۱- فروختن قسمتی از زمین مرگان توسط عباس و ابراو؛
- ۲- از دست رفتن تمامی پول عباس در قمار؛
- ۳- درگیری عباس با شتر بهارمست که در نهایت منجر به از بین رفتن و کشته شدن شتر می‌شود؛

- ۴- افتادن عباس در چاه تاریک و ترس از مار که منجر به سفید شدن موی عباس^{۱۲} و بحران روحی او می‌شود.

فصل چهارم:

- ۱- بیرون رفتن کربلایی دوشنبه از خانه مرگان؛

- ۲- ترس و نارضایتی هاجر از ازدواج با علی گناو و فریاد دل‌خراش هاجر از هم‌آغوشی با شوهرش؛
- ۳- بی‌هوش شدن عباس در راه بازگشت از خانه سردار به خاطر طلبی که از او داشت؛
- ۴- فروختن سهم زمین هاجر بدون اطلاع او توسط شوهرش علی گناو؛
- ۵- تجاوز به مرگان توسط سردار (یکی از اهالی روستا).
- فصل پنجم:
- ۱- میج انداختن کربلایی دوشنبه با سردار به ظاهر برای زورآزمایی و در باطن برای بدست آوردن مرگان (که در نهایت به شکست خوردن سردار می‌انجامد)؛
- ۲- بیرون کردن کربلایی دوشنبه از خانه توسط ابراو.

حوادث بخش چهارم:

فصل اول:

- ۱- نشستن عباس و مرگان در گودال و جلوگیری از دور کردن زمین‌ها و دفاع از سهم خود؛
- ۲- جدال لفظی ابراو با مرگان بر سر خارج کردن آن‌ها از گودال.
- حوادث فصل دوم:
- ۱- جدا شدن عباس از دیگر افراد خانواده.
- فصل سوم:
- ۲- خشک‌سالی؛
- ۳- خراب شدن تراکتور؛
- ۴- افتادن شترهای سردار در چاه و قطع شدن آب؛
- ۵- درگیری سردار با ذبیح‌الله؛
- ۶- دستگیری سردار توسط ژاندارم‌های حکومت؛
- ۷- مهر و موم کردن پمپ آب؛
- ۸- از هم گسیختگی کامل افراد خانواده و تصمیم مرگان مبتنی بر خارج شدن از روستا؛

فصل چهارم:

- ۱- قطعه قطعه کردن شتر مرده برای خارج کردن آن از چاه؛
- ۲- خداحافظی مرگان از پسرش.



تحلیل حوادث اصلی و فرعی در داستان «جای خالی سلوچ»

رمان «جای خالی سلوچ» از هفت حادثه اصلی تشکیل شده که بدین صورت است:

- ۱- ناپدید شدن سلوچ (بخش ۱ فصل ۱)
- ۲- نقشه برای تصاحب «خدازمین» (بخش ۳ فصل ۲)
- ۳- درگیری عباس با شتر بهارمست و سفیدشدن موی عباس در اثر ترس و وحشت (بخش ۳ فصل ۳)^{۱۳}
- ۴- ازدواج ناخواسته و بالاجبار هاجر با علی گناو (بخش ۳ فصل ۴)
- ۵- تجاوز به مرگان (بخش ۳ فصل ۴)
- ۶- خشک‌سالی (بخش ۴ فصل ۳)
- ۷- مهاجرت (بخش ۴ فصل ۴)

داستان با یک حادثه اصلی، یعنی کوچ «سلوچ» به عنوان عاملی پیش برنده، آغاز می‌شود. (این حادثه، آهنگ کلی یا مایه‌نمای داستان را در گوش خواننده زمزمه می‌کند). به دنبال آن سالار عبدالله (یکی از اهالی روستا) برای طلب مس‌آلات خود به خانه مرگان می‌رود و پس از درگیری و کشمکش بسیار، ناکام و ناچار از خانه مرگان بیرون می‌رود. درگیری هابیل و قابیل وار عباس و ابراو^{۱۴} بیماری نابهنگام ابراو، جدال عباس با مرگان و هاجر از حوادث فرعی یا بسط دهنده در بخش نخست بشمار می‌آید. (این حوادث، خلق و خوی افراد یا شخصیت‌های داستانی را نمایان می‌سازد)

یکی از تکنیک‌های اصلی دولت‌آبادی در رمان «جای خالی سلوچ» فاصله‌گذاری میان حوادث داستان است. بنظر می‌رسد این امر آگاهانه و برای جذاب کردن هر چه بیش‌تر داستان بکار رفته است. چنان‌چه در فصل چهارم از بخش اول و هم‌چنین در فصل دوم از بخش دوم کتاب هیچ حادثه‌ای صورت نمی‌گیرد. اگرچه تسلسل حوادث در روند منطقی داستان نقشی بسزا ایفا می‌کند، فاصله‌گذاری و تأخیر در روند حوادث نیز داستان را از یک‌نواخت بودن رهایی می‌بخشد. قابلیت زبان و نثر دولت‌آبادی در بسیاری از موارد با آفرینش مواد داستانی متعدد و متنوع، این فاصله را پر می‌کند.

در بخش دوم داستان، حادثه‌ای از نوع حادثه اصلی رخ نمی‌دهد. خراب شدن سقف قدیمی خانه علی گناو - که منجر به مرگ مادرش می‌شود - از یک سوی و هم‌چنین درگیری کدخدا با عباس به خاطر قاب‌بازی در طویله از سویی دیگر حوادث فرعی این بخش محسوب می‌شود. در فصل دوم این بخش واقعه‌ای صورت نمی‌گیرد.

بخش سوم (شامل ۵ فصل) پیکره اصلی و عامل صعودی و پیش برنده داستان است که مهم‌ترین حوادث در آن بوقوع می‌پیوندد. نقشه برای تصاحب «خدازمین»،

درگیری عباس با شتر بهارمست، ازدواج ناخواسته هاجر با علی گناو، جزو حوادث اصلی این بخش است و تجاوز به مرگان توسط سردار (یکی از اهالی روستا) داستان را به نقطه اوج یا بزنگاه (climax) می‌کشاند.^{۱۵} اوج رمان نتیجه منطقی حوادث و نشان دهنده سیر تکاملی و منظم داستان است. پای‌بندی دولت آبادی در داستان نویسی به اصول اخلاقی و مهارت وی در رمان‌نویسی نیز، باعث شده است که اوج داستان در مختصرترین و موجزترین شکل و بصورت نمادین نوشته شود. حوادث بسط دهنده، به ترتیب منطقی و از ضعیف به قوی رخ می‌دهد. هم‌چنین حوادث فرعی در این بخش نه تنها خصوصیات و صفات اشخاص داستان را آشکار می‌سازد، بلکه خواننده را بهتر و بیش‌تر در جریان داستان قرار می‌دهد. (این حوادث محیط داستان را به خواننده منتقل می‌کند).

«ابراهیم یونسی» در کتاب «هنر داستان نویسی» این نکته را متذکر می‌شود که با استفاده از حوادث فرعی، محیط داستان را می‌توان به نحو بسیار زنده و جالبی به خواننده منتقل کرد و او را بدون توسل به شرح توصیف مستقیم، در متن داستان قرار داد. علت هم آن است که واقعه خود از شرح و وصف مستقیم جالب‌تر است، و اگر شرح و وصف مستقیم یک‌نواخت است، وجود حادثه به داستان تنوع می‌بخشد.^{۱۶} حفظ زمین، پیوند خانواده و اصالت وجودی برای مرگان، سه عامل اصلی بقا برای زندگی و امیدواری به آینده است. وی در اولین گام «خدازمین» را از دست رفته می‌بیند. پیرشدن نابهنگام عباس بر اثر ترس از یک سوی و بی‌توجهی به جوانی بربادرفته هاجر از سویی دیگر اساس بنیان خانواده را متزلزل می‌کند. دل‌خراش‌ترین و شدیدترین حادثه، تجاوز به مرگان توسط سردار و از بین رفتن هویت و اصالت وجودی مرگان است. در این بخش ترتیب منطقی حوادث اصلی و فرعی و روند تکاملی آن از ضعیف به قوی، جالب و در خور تأمل و توجه است؛ به گونه‌ای که پس از هر حادثه اصلی دو حادثه فرعی اتفاق می‌افتد. این امر در ارتباط با عمل صعودی و پیوستگی آن با نقطه اوج داستان، بسیار تأثیرگذار است.

الف: حادثه اصلی اول:

نقشه برای فروختن زمین‌های «خدازمین».

حوادث فرعی:

- (۱) فروختن سهم زمین مرگان توسط عباس و ابرو بدون اطلاع و کسب اجازه از وی؛
- (۲) از بین رفتن دارایی عباس در قمار.

**ب: حادثه اصلی دوم:**

درگیری عباس با شتربهارمست، افتادن در چاه و بحران روحی - روانی وی.

حوادث فرعی:

- ۱) بیرون نرفتن کربلایی دوشنبه از خانه مرگان؛
- ۲) ترس هاجر از شوهرش، علی گناو (مردی که همسال پدر هاجر بود).

ج: حادثه اصلی سوم:

ازدواج هاجر با علی گناو.

حوادث فرعی:

- ۱) بی‌هوش شدن عباس در راه بازگشت از خانه سردار؛
- ۲) فروختن سهم زمین هاجر توسط شوهرش علی گناو.

د: حادثه اصلی چهارم:

تجاوز به مرگان.

حوادث فرعی:

- ۱) مچ انداختن کربلایی دوشنبه و سردار؛
- ۲) بیرون کردن کربلایی دوشنبه از خانه توسط ابراو.

بخش چهارم (شامل چهار فصل) آخرین بخش کتاب و دربرگیرنده عمل فرودین و خاتمه داستان است. در این بخش از شدت حوادث کم شده و داستان با فرودی نمادین بیپایان می‌رسد. خشک‌سالی عامل تخریب‌کننده زمین‌های روستا و باعث مهاجرت مرگان است. این بخش شامل دو حادثه اصلی (خشک‌سالی و مهاجرت) و هفت حادثه فرعی است. دولت‌آبادی با بینشی آگاهانه، با استفاده از کاربرد متعدد حوادث فرعی، داستان را به بهترین شکل بیپایان می‌برد.

کشمکش و حادثه:

در ادبیات به مقابله شخصیت‌ها یا نیروهایی با یکدیگر کشمکش (conflict) می‌گویند. در رمان معمولاً شخصیتی در کانون تمرکز داستان قرار می‌گیرد و این قهرمان یا شخصیت اصلی، با نیروهایی که علیه او برخاسته‌اند یا با او سر مخالفت دارند، به نزاع و مجادله می‌پردازد.^{۱۷} به عبارتی دیگر کشمکش یعنی درگیری دو دسته نیرو، که از جایی (گره افکنی) در اوایل هر داستانی آغاز و در جایی دیگر (گره گشایی) در اواخر داستان پایان می‌یابد. در واقع تا وقتی کشمکش است داستان نیز هست، و وقتی تمام می‌شود، داستان هم به سرانجام خود می‌رسد.^{۱۸} کشمکش از یک سو عامل مناسبی برای شکل‌گیری طرح داستان و از سویی دیگر سازه‌ای حیاتی برای شروع داستان، به حرکت درآمدن عقربه‌های ساعت و پیدایش حوادث است. کشمکش را بر چهارگونه تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱) کشمکش جسمانی (۲) کشمکش ذهنی (۳) کشمکش اخلاقی (۴) کشمکش عاطفی^{۱۹}
در هر داستانی بسته به سبک و نوع و موضوع داستان، برای تحقق یافتن پی‌رنگ، دست کم یکی از این چهار نوع کشمکش به کار می‌رود. دولت‌آبادی در داستان «جای خالی سلوچ» از هر چهار نوع کشمکش بهره برده و آن را به شکلی نسبتاً مطلوب ارایه کرده است. اینک نمونه‌هایی از آن نقل می‌شود:

۱) کشمکش جسمانی (physical conflict):

الف) درگیری میان مرگان و سالار عبدالله (یکی از اهالی روستا) بر سر مس‌آلات؛
ب) درگیری عباس با ابرو بر سر پنبه چوب‌ها.

۲) کشمکش ذهنی (mental conflict):

الف) مچ انداختن کربلایی دوشنبه با سردار، به ظاهر برای زورآزمایی و در باطن برای بدست آوردن مرگان (که در نهایت به شکست خوردن سردار می‌انجامد)؛
ب) خواستگاری علی گناو از هاجر (دختر مرگان) در اقدامی غیرمنتظرانه که منجر به درگیری ذهنی مرگان می‌شود.



۳) کشمکش اخلاقی (moral conflict):

الف) فرار هاجر از شوهرش در شب عروسی به خاطر بدرفتاری و ناسزاگویی و آشکار شدن روند ضد اخلاقی در روستای «زمینج»؛
ب) تجاوز به مرگان.

۴) کشمکش عاطفی (emotional conflict):

الف) ناپدید شدن سلوچ باعث نوعی دل نگرانی و هراس در وجود مرگان شده است، زیرا در محیط روستا، بنیاد و نهاد خانواده در وجود مرد تبلور یافته است.
ب) بیماری ابرو باعث احساس برانگیختگی و ترحم در وجود عباس می شود.
کشمکش را در نوعی دیگر می توان به دو دسته بیرونی و درونی تقسیم بندی کرد.
در کشمکش بیرونی، حوادث پیرامون محیط زندگی افراد انسانی و غیرانسانی و به صورت فیزیکی شکل می گیرد و شامل درگیری میان انسان با هم نوع خود، گروه های متخاصم و جدال با حیوان و طبیعت است. جدال عباس در آتش سوزان کویر با شتر سردار و جدال دو برادر یعنی عباس و ابرو بر سر پنبه چوبها، از مهم ترین کشمکش های بیرونی است.
در کشمکش درونی، حوادث تنها در درون فرد پایه ریزی می شود و جدال بر سر خود است. شک و تردید و دودلی مهم ترین ویژگی این قسم از کشمکشها بشمار می آید. جدال مرگان بر سر بودن یا نبودن و حالت هول و ولا (تعلیق) در سراسر داستان در وجود این زن مشاهده می شود؛ به گونه ای که به قول دولت آبادی، مرگان در پایان داستان تنها شبه گونه ای از حضور سلوچ را مشاهده می کند نه وجود حقیقی او را، حضوری که در سرتاسر داستان وجود دارد، چه از طریق جای خالی سلوچ و چه از طریق ذهن مرگان.^{۲۰}

نتیجه‌گیری

رمان «جای خالی سلوچ» روایت بتصویرکشیدن مبارزه انسان در جهان و بیان طنز تلخ دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی جامعه روستایی است، حکایت تنازع بقا، حوادث و کشاکش انسان‌هایی است که درگیر و دار زندگی و جزر و مدهای زمانه گرفتار شده‌اند و از حداقل امکانات، بی‌بهره مانده‌اند. این رمان با انعکاس بخشیدن فرهنگ و آداب و رسوم مردمان روستای زمینج و نمایاندن روابط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی روستاییان و هم‌چنین شرح حوزه‌های جامعه شناختی و روان‌شناختی منطقه‌ای خاص، چشمگیرترین و برجسته‌ترین وقایع دهه ۴۰-۵۰ را بنمایش می‌گذارد. رسالت دولت‌آبادی در این داستان، بنمایش گذاشتن خصلت‌ها و سیرت‌های بشری و مقابله با موقعیت‌های دشوار و رویارویی با مصایب روزمره و زیست‌واره انسان‌ها بوده است.

حوادثی که در داستان «جای خالی سلوچ» رخ می‌دهد از وابستگی، وحدت و انسجام نسبتاً متقابل برخوردار است، یعنی نه تنها با حادثه ماقبل و مابعد خود پیوند دارد، بلکه بر حوادث دیگر تأثیر می‌گذارد. این حوادث در کنار رشته انتظار در حرکت است و داستان را به نقطه اوج یا بزنگاه می‌کشاند. «دولت آبادی» برای جلب توجه هر چه بیش‌تر خواننده، زنجیره حوادث را به فراخور مضامین داستان گسترش می‌دهد به گونه‌ای که گاهی حادثه‌ای غیرمنتظره‌ای را وارد داستان می‌کند. مضمون‌های اصلی داستان از جمله تقابل سنت و تجدد، دفاع از سرزمین، فقر و مبارزه به خاطر حیات، روابط نامناسب زناشویی در شرایط نابسامان اجتماعی و... عوامل اصلی ایجاد حوادث در داستان بشمار می‌رود. در پایان باید گفت فاصله‌گذاری و عدم یکسانی بحران‌ها نیز جذابیت رمان را دوچندان کرده است.



پی‌نوشت‌ها

۱. میرصادقی، ۱۳۷۷، ۸۱
۲. میرصادقی، ۱۳۷۷، ۱۱۸
۳. زرافا، ۱۳۶۸، ۱۵
۴. ر.ک. کوندراه، ۱۳۶۸، ۱۷
۵. سلیمانی، ۱۳۶۵، ۴۹
۶. شهیراد، ۱۳۸۲، ۱۴۷
۷. آلوت، ۱۳۸۰، ۱۳۰
۸. بارت، ۱۳۶۸، ۱۸۱
۹. میرصادقی، ۱۳۶۴، ۱۵۶
۱۰. آلوت، ۱۳۸۰، ۹۰
۱۱. ر.ک. یونسی، ۱۳۸۲، ۱۵۲
۱۲. دولت آبادی در جایی در مورد سفید شدن موی عباس می‌گوید: چنین چیزی هم تجربه شده و هم مایه افسانه‌ای بسیار خیال‌انگیزی دارد این که می‌گویم تجربه و هم شنیده شده و مبنای روان‌شناسی دارد، دیده‌ام. گویا صبح آن شبی که مجلس را به توپ می‌بندند، موهای شادروان علامه ده‌خدا هم سفید می‌شود (چهلتن، ۱۳۸۰، ۱۶۸).
۱۳. تردیدی وجود ندارد که عمل کرد نحوی این حادثه از باقی عمل‌کردها مهمتر است، چه گذر شخصیت را از حالتی به حالت دیگر تسریع می‌بخشد. این عمل کرد، تطابقی میان بدن علیل و ناتوان شخصیت این داستان از یک سو، و محیط خشک و بی‌حاصل روستا از سویی دیگر بوجود می‌آورد (شهیراد، ۱۳۸۲، ۱۶۳).
۱۴. ستیز، یکی از جنبه‌های اساسی رمان «جای خالی سلوچ» است. محمدرضا قربانی آن را یکی از ویژگی‌های آثار رالیستی می‌داند که می‌تواند پرده از تضادهای اجتماعی بردارد (قربانی، ۱۳۷۳، ۸۵). هم‌چنین لازم به یادآوری است که عبارت «هابیل و قابیل‌وار» تعبیری است که جناب آقای بهاء‌الدین خرمشاهی در مقاله «رنج‌نامه جای خالی سلوچ» بکار برده‌اند.
۱۵. بزنگاه یا نقطه اوج لحظه‌ای است در قصه، داستان کوتاه، رمان، نمایش‌نامه و داستان منظوم، که در آن بحران به نهایت خود می‌رسد و بزنگاه داستان را بوجود می‌آورد. بزنگاه یا نقطه داستان نتیجه منطقی حوادث پیشین است که هم‌چون آبی در زیرزمین جریان داشته و از نظر پنهان مانده است و جاری شدن آب روی زمین، پایان ناگزیر آن است (میرصادقی، ۱۳۷۷، ۴۴).
۱۶. یونسی، ۱۳۸۲، ۱۶۱
۱۷. میرصادقی، ۱۳۷۷، ۲۲۱
۱۸. سنابور، ۱۳۸۵، ۲۷
۱۹. ر.ک. میرصادقی، ۱۳۶۴، ۱۶۱
۲۰. چهلتن، ۱۳۸۰، ۱۵۲

کتاب‌نامه

- ۱- آلت، میریام، رمان به روایت رمان نویسان، ترجمه علی محمد حق شناس، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲- بارت، رولان، نقد تفسیری، ترجمه محمدتقی غیایی، انتشارات بزرگمهر، تهران، ۱۳۶۸.
- ۳- چهلتن، امیرحسن و فریدون فریاد: ما نیز مردمی هستیم، نشر چشمه و فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۰.
- ۴- دولت‌آبادی، محمود، جای خالی سلوچ، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۴.
- ۵- زرافه، میشل، ادبیات داستانی، رمان و واقعیت اجتماعی، ترجمه نسرين پروینی، کتاب‌خانه فروغی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۶- سلیمانی، محسن، رمان چیست، نشر نی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۷- سنایور، حسین، ده جستار داستان نویسی، نشر چشمه، تهران، ۱۳۸۵.
- ۸- شهپرراد، کتابیون، رمان درخت هزار ریشه، ترجمه آذین حسین زاده، نشر معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران، ۱۳۸۲.
- ۹- قربانی، محمدرضا، نقد و تفسیر آثار محمود دولت‌آبادی، نشر آروین تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۰- کوندرا، میلان، هنر رمان، ترجمه پرویز همایون پور، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۱- میرصادقی، جمال، عناصر داستان، انتشارات شفا، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۲- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (ذوالقدر): واژه‌نامه هنر داستان نویسی، کتاب مهناز، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۳- یونسی، ابراهیم هنر داستان نویسی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۲.